

تقدیم به محضر استاد بزرگوارم جناب
آقای دکتر جلال متینی که دقت در
ساختارهای نحوی و صرفی متون کهن
فارسی را از کلاس‌های درس ایشان و
از پژوهش‌های دقیق ایشان آموخته‌ام.

سیزده چهارده ساله بودم که شادروان پدرم
برگزیده‌ای از شعرهای مسعود سعد سلمان
(۴۳۸-۵۱۸ق/۱۰۴۷-۱۱۲۴م) و اسرارالتوحید و
چند منتخب دیگر از شاهکارهای ادب فارسی را
برایم خریده بود، گزیده‌هایی که بر دست استادان
بزرگی همچون احمد بهمنیار و رشید یاسمی و
امثال ایشان فراهم آمده بود؛ برای "دبیرستان" های
آن روزگار و در سال‌هایی احتمالاً قبل از تولد این
بنده یا مقارن آن نشر شده بود. از همان زمان شیفته
شعرهای مسعود سعد شدم و بعدها دیوان کامل
او را هم فراهم کردم و بخش قابل ملاحظه‌ای
از شاهکارهای او را حفظ کردم که بعد از قریب
شصت سال هنوز هم، ابیات بسیاری از آن در
حافظه‌ام باقی است. مسعود سعد یکی از نوادر
استادان شعر فارسی است که در سه حوزه اصلی
شعر - قلمرو "عواطف"، چشم‌انداز "تصویر" ها
و چالاک‌گی در "معماری زبان" با اعتدالی هنرمندانه
حرکت کرده است و شاهکارهای او در صدر
ادبیات قرن پنجم قرار می‌گیرد.

از همان سال‌های نوجوانی وقتی به این ابیات مسعود
سعد می‌رسیدم که می‌گوید:

دلَم از نیستی چو ترسانی‌ست
تم از عاقبت هراسانی‌ست
گر مرا چشمه‌ای است هرچشمی
لبِ خشکم چرا چو عطشانی‌ست
سخت شوریده‌کار گردونی‌ست
نیک دیوانه‌سار کیهانی‌ست

نوعی ساختار مبالغه در زبان فارسی کهن

محمد رضا شفیعی کدکنی

استاد دانشگاه تهران

Mohammad-Reza Shafiee Kadkani

shafiiikadkani@yahoo.com



محمد رضا شفیعی کدکنی دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران، استاد دانشگاه تهران و شاعر است. تصحیحات او از
اسرارالتوحید، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه، منطق‌الطیر و برخی دیگر از متون
ادب فارسی، از جمله غزلیات شمس تبریز، نمونه‌های عالی تصحیح
انتقادی متون‌اند. علاوه بر مجموعه‌های اشعار او، برخی از دیگر آثار
او عبارت‌اند از صور خیال در شعر فارسی، موسیقی شعر، زبور پارسی،
تازیانه‌های سلوک، در اقلیم روشنایی، شاعر آینه‌ها، زمینه اجتماعی شعر
فارسی و با چراغ و آینه.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/54-59

آن برین بی‌نوا چو مفتونی‌ست
و این بر آن بی‌گنه چو غضبانی‌ست
کرده‌ام نظم را معالج جان
زانکه از درد، دل چو نالانی‌ست^۱

آب را به آب تشبیه کرده است و قصدش از این کار ظاهراً طعن و طنزی بوده است نسبت به چنین هنر سازه‌ای^۲ و شعر او که معلوم نیست کیست این است و جزایری به عنوان "لَبِغْضِهِمْ" آن را آورده است:

كَأَنَّا وَالْمَاءَ مِنْ حَوْلِنَا
قَوْمٌ جُلُوسٌ حَوْلَهُمْ مَاءٌ

که ترجمه‌اش در این حدود است: حال ما، در آن هنگام که آب گرد ما را گرفته بود، مثل این بود که گروهی باشند و آب گرد ایشان را گرفته باشد. و ابن‌الوردی (۶۸۹-۷۴۹ق/۱۲۹۰-۱۳۴۸م) شاعر معروف در حق گوینده این بیت به شوخی و طنز گفته است:

و شاعرٌ أَوْقَدَ الطَّبَعِ الذُّكَاءَ لَهُ
فَكَادَ يَحْرِقُهُ مِنْ فَرْطِ اذْكَاءِ
أَقَامَ يَجْهَدُ أَيَّاماً قَرِيبَةً
وَ شَبَّهِ الْمَاءَ، بَعْدَ الْجَهْدِ، بِالْمَاءِ

که ترجمه‌اش در این حدود است: شاعری که از فرط تیزی ذوق نزدیک بود که آتش بگیرد، چندین روز قریحه خویش را به رنج افکند و زحمت کشید تا آب را به آب تشبیه کرد.

بنده جای دیگری از این ویژگی تشبیه یک چیز به خودش بحث کرده‌ام و نشان داده‌ام که در ادبیات فارسی، در کار بزرگانی از نوع مولانا، نمونه‌اش را می‌توان یافت.^۳

با داشتن چنین نمونه‌هایی، در نظریه و عمل، ذهن می‌تواند خود را قانع کند که مسعود سعد احتمالاً تحت تأثیر محیط هند و آشنایی با بلاغت سانسکریت از این "هنر سازه" بهره جسته است و گفته است: "دلَم از نیستی چو ترسانی است."

راستش را بخواهید این خَلْجَان همچنان در درون من بود و به چنین نظریه‌ای در بلاغت، قانع نشده بودم تا اینکه متوجه شدم استاد مجتبی مینوی در

این پرسش در ذهنم خَلْجَان می‌کرد که چرا نگفته است "دلَم از فقر (= نیستی) ترسان است" و "نم از عاقبت کار هراسان" است و "چرا لب خشکم عطشناک" است و "آن برین بی‌نوا شیفته است" و "چرا گردون و کیهان غُضبان (خشمگین) اند؟" و "دل از درد نالان است." چیزی را به خودش تشبیه کردن و گفتن که "این آینه مثل آینه" است یا "این چراغ مثل چراغ است" چه لطفی دارد؟ این که نوعی تحصیل حاصل و به اصطلاح توتولوژی Tautology است.

بعدها وقتی صور خیال را در سال ۱۳۴۷ می‌نوشتم و به منابع مرتبط با مباحث آن کتاب سرگرم بودم، متوجه شدم که در بلاغت هند (سانسکریت) چشم‌اندازهای دیگری در باب تقسیمات تشبیه وجود دارد که اولین آنها همین مسئله "تشبیه یک چیز به خودش" است به گونه‌ای که "مُشَبَّه" و "مُشَبَّه‌به" یکی باشد، چنانکه آزاد بلگرامی (۱۱۱۶-۱۲۰۰ق/۱۷۰۴-۱۷۸۶م)، شاعر فارسی‌گوی هند در قرن دوازدهم، در قطعه‌ای عربی گفته است:

أَلَا لِكُلِّ حَسِينِ الْوَجْهِ أَشْبَاهُ
و لِأَنْظِيرٍ لِمَنْ أَهْوَاهُ الْإِلَاهُ^۴

که ترجمه‌اش در این حدود است: "از برای هرزیباچهره‌ای همانندی است و آن را که من دوست دارم، جز خود همانندی ندارد." در حاشیه گفتار آزاد، هم آنجا یادآور شدم که این گونه تشبیه در ادبیات فارسی سابقه دارد، چنانکه مولانا فرموده است:

صبح‌دمی، همچو صبح، پردهٔ ظلمت درید^۵

بعدها، در زَهْرُ الرِّبِيعِ سید نعمت‌الله جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ق/۱۶۴۰-۱۷۰۱م) دیدم که شاعری

تعلیقات کلیله و دمنه عباراتی از نوع "پس چون اندوهناکی برکنار آب بنشست"^۸ و "ناروزی فرصت جست و در خلا پیش او رفت چون دژمی"^۹ و "دمنه چون سرافکنده‌ای اندوه‌زده به نزدیک شترینه به رفت"^{۱۰} و "تورا به سبب این غربت چون غمناکی می‌بینم"^{۱۱} و "آهو به کران آب رسید، اندکی آب بخورد، چون هراسانی بیستاد"^{۱۲} را با توضیحاتی از این گونه رفع رجوع کرده است:

"یعنی مانند کسی که اندوهناک باشد، چنانکه گویی اندوهناک است. این نوع بیان حالت در این کتاب (= کلیله و دمنه) و کتاب‌های دیگر قرن پنجم و ششم و هفتم فراوان دیده می‌شود و چنان هم نیست که همیشه نمایانند و جلوه دادن در نظر باشد، بیشتر اوقات از 'چون' معنی 'در حکم' و 'به منزله' اراده می‌شود." (تأکید بر عبارات استاد مینوی و انتخاب حروف سیاه از ماست).^{۱۳}

جای این پرسش برای من همچنان باقی بود که معنا چه تفاوتی بین "چون" و "در حکم" و "به منزله" وجود دارد؟ استاد مینوی پس از افزودن این توضیح شواهدی از تاریخ بیهقی چاپ استاد فیاض، صفحه ۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ در عباراتی از قبیل "چون متحیری و غمناکی می‌بود" و "چون مترددی بود از ناروائی کارش" و "چون متربندی بازگشت" و به همان شعر مسعود سعد که در آغاز این مقاله آوردیم نیز اشاره کرده و هر چهار بیت آن را آورده است و از کارنامه سنائی (۴۷۳-۵۴۵ق/۱۰۸۱-۱۱۵۰م) این بیت (بیت ۳۸۵) را:

تا نگردد ز من چو مُمتحنی
که مزاح است ملح هر سخنی

و از دیوان قوامی رازی (قرن ۶ق/ ۱۱۲م)، صفحه ۸، این بیت را:

دادام دل به دست نادانی
شده زین کار چون پشیمانی

نگارنده این یادداشت با همین دغدغه‌ها، در تعلیقات اسرارالتوحید و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر احتیاط را از دست ندادم و با اشاره به توضیح استاد مینوی، در ذیل عبارت "پیری با کنار، تخم ارزن می‌پاشید، چون مدهوشی"^{۱۴} و "راه گم کردم، چون مدهوشی" شدم سرگردان‌تر شدم"^{۱۵} نوشتم چون مدهوشی: یعنی مانند کسی که مدهوش است. این نوع استعمال یعنی: چون + صفت + ی از تعبیرات بسیار رایج نظم و نثر فارسی تا قرن ششم است. "پس چون اندوهناکی برکنار آب بنشست."^{۱۶}

در تعلیقات منطق الطیر ذیل بیت شماره ۸۱۰ یعنی:

سر نهم در راه چون سودایی
می‌روم هر جای چون هر جایی^{۱۷}

در صفحه ۵۴۱ نوشتم: این بافت، یعنی آوردن "چون" و "همچون" قبل از صفت و افزودن "ی" بعد از آن، در متون قبل از عطار و عصر عطار (۵۴۰-۶۱۸ق/۱۱۴۶-۱۲۲۱م) بسیار شایع بوده است. آنگاه به شواهدی که از کلیله و دمنه و اسرارالتوحید و مختارنامه، در این باب وجود دارد اشاره کرده‌ام. همچنین، در تعلیقات بیت ۵۹۳ الهی‌نامه، صفحه ۵۱۵ به همین شواهد اشاره کرده‌ام.^{۱۸}

باز هم این دغدغه گریبان مرا رها نکرد تا آنگاه که در تعلیقات مصیبت‌نامه عطار در ذیل ابیات شماره ۳۴۰۲ و ۳۴۰۳ که عطار از زبان آب می‌گوید:

می‌روم سرپا برهنه روز و شب
می‌کنم پیوسته این معنی طلب
که ز نو میدی چو نرمی می‌روم
گاه از پندار گرمی می‌روم^{۱۹}

نوشتم صورت "چو نرمی" ظاهراً نوعی مبالغه را می‌رسانده است. اگر می‌گفت: نرم می‌روم، بیانی ساده بود از رفتن، ولی در "چو نرمی

می‌روم“ گویا نوعی مبالغه وجود داشته است؛ یعنی در تمام صورت‌های ”چو / چون / همچون + صفت + ی“ که از این نوع داریم، ظاهراً نوعی مبالغه در نظر گرفته می‌شده است ”پس چون اندوهناکی برکنار آب بنشست.“^{۲۴} [یعنی بسیار اندوهناک] عطار خود در مختارنامه، ۴۴۴ گفته است:

همچون متحیری فرومانده‌ام
از لطفِ حجاب‌های گوناگون^{۲۱}

[یعنی بسیار متحیر]

هم در عبارتِ کلیده و هم در شعرِ عطار مبالغه و کثرت احساس می‌شود.^{۲۲}

در مقدمه‌ای که بر دیوان قائمیات، سروده حسن محمود کاتب از آثار نیمه اول قرن هفتم نوشته‌ام نیز در ذیل بیت ۱۸۵۹، صفحه ۹۹:

بنده بیچاره درمانده همچون غافلِ ست
کز هوی جان را زبونِ عشوه شیطان کند^{۲۳}

یادآور شده‌ام که: کاربرد ”چون“ و ”همچون“... در عباراتی مانند ”همچون غافلِ“ نوعی اسلوب بلاغی بوده است که در متون بعد از قرن هفتم استعمال آن کمتر دیده می‌شود و ظاهراً در آن روزگار نوعی مفهوم کثرت و مبالغه از آن فهمیده می‌شده است. در جای دیگر از همان مقدمه نوشته‌ام: ”چون“ و ”همچون“ در عبارتی از قبیل ”همچون غافلِ ست“ بیت ۱۸۵۹ و ”چون سرگردانی“ بیت ۷۰۶ ظاهراً این ساختار نوعی مفهوم مبالغه را می‌رسانده است^{۲۴} و دو شاهد دیگر از دیوان قائمیات نقل کرده‌ام:

خاصه این بیچاره درمانده همچون غافلِ ست
بر محک امتحان، نقدِ وجودش کم عیار^{۲۵}

و این بیت:

ای جان جهان! مباش با من
چون خشم گرفته سر گرانی^{۲۶}

آنچه در این گفتار می‌خواهم بر این یادداشت‌ها بیفزایم این است که اکنون بر من مسلم شده است که در ساختار نحوی ”همچون / چون / چو + صفت + ی“ در آثار قرون پنجم و ششم و هفتم، نوعی بیان کثرت و مبالغه وجود داشته است، یعنی نویسندگان و شاعران این ساختار نحوی را برای بیان مبالغه مورد بهره‌وری قرار می‌داده‌اند، مگر در موارد اندکی که فقط مشابهت از آن فهمیده می‌شده است.

به این شواهد، در تکمیل شواهد قبلی، توجه کنید:

از اسرارنامه عطار، بیت ۱۴۴۳

به زندان و قفس چون سوگواری
نه همدردی مرا نه غمگساری^{۲۷}

و بیت ۲۸۱۴:

فرو ماندی همی چون مبتلایی
که چون قوتی به دست آری ز جایی؟^{۲۸}

و در حاشیه این بیت، در صفحه ۴۶۸ تعلیقات، نوشته‌ام: احتمالاً این ساختار برای بیان کثرت و مبالغه به کار می‌رفته است. و بیت ۲۸۶۱

ز بیماری دردِ آز خفته
چو مدهوشی به بستر باز خفته^{۲۹}

از الاهی‌نامه عطار، بیت ۷۵۸:

برادر چون بیندیشید لختی
اگرچه زان بدو آمد چو سختی
به دل گفتا...^{۳۰}

را در تعلیقات ارجاع داده‌ام به بیت شماره ۵۹۳ یعنی:

به دل می‌گفت زن چون مهربانی
که او را باز خر، اکنون به جانی^{۳۱}

و در آن تعلیقات ارجاع داده‌ام به تعلیقات منطق‌الطیر ۸۱۰ و نیز اسرارنامه ابیات ۲۸۱۴ و ۱۴۴۳. در مختارنامه، رباعی ۳۰۵ می‌خوانیم:

می‌آیم و بس چون خجلی می‌آیم
آیا ز کدام منزلی می‌آیم
ای اهل دل! امروز دلی در بندید
کامروز چو آشفته دلی می‌آیم^{۳۲}

و در رباعی ۴۴۷،

نه در سفرم یک دم و نی در حضرم
نه خواب و خورم هست نه بی‌خواب و خورم
نه باخبرم ز خویش و نه بی‌خبرم
چون حیرانی نشسته‌ام می‌نگرم^{۳۳}

و در رباعی ۱۳۱۴،

ای هر نفسی جلوه‌گری افزونت
گه در خاک است جلوه‌گه در خونت
همچون متحیری فرومانده‌ام
از لطف حجاب‌های گوناگونت^{۳۴}

در تمام این شواهد، تنها وجه مبالغه و تأکید می‌تواند قابل قبول باشد نه تشبیه و مانند کردن یک چیز به خودش و نوعی تحصیل حاصل. در سیاستنامه می‌خوانیم:

بنده این حکایت از آن یاد کرد تا خداوند عالم،
خَلَدَ اللهُ مُلْكَهُ، بداند که بخشودن چون نیکو
خصلتی است.^{۳۵}

و باز در همان کتاب می‌خوانیم:

در هر دو عبارت تنها مفهوم مبالغه و کثرت می‌تواند قابل قبول باشد نه تشبیه و همانندی.

در چشیدن طعم وقت که روایتی بسیار کهن از مقامات ابوسعید ابوالخیر است، در بند ۱۴۰ می‌خوانیم: "نقل است که صوفیی بود چون کاهلی او را به آب فرستادند."^{۳۶} در نسخه بدل C به جای "چون کاهلی" آمده است "بغایت کاهل" و پیداست که کاتب مفهوم این ساختار را - که مبالغه است - می‌شناخته و آن را برای مخاطبان معاصر خود - که این ساختار را نمی‌شناخته‌اند - بدل کرده است و از کلمه "بغایت" بهره برده است و این قرینه آشکاری است بر اینکه این ساختار ساختار مبالغه بوده است.

آنچه در پایان این یادداشت قابل یادآوری است این است که آیا در شاهنامه فردوسی یا دیوان ناصر خسرو و دیوان فرخی و امثال ایشان این ساختار وجود دارد یا نه؟ بنده فرصت استقصای آن را اکنون ندارم. دیگر اینکه پژوهندگان بررسی کنند که آیا این یک کاربرد منطقه‌ای است یا کاربُردی بوده است در سراسر زبان پارسی. همچنین، تحقیق درباره این که آخرین شواهد این ساختار مربوط به چه زمانی و چه منطقه‌ای است. آیا در زبان پهلوی و دیگر زبان‌های ایرانی برای مبالغه ساختاری از این گونه وجود داشته است یا نه؟

یکی از مظان پیدا شدن شواهد دقیق‌تری برای این ساختار، ترجمه‌هایی است که در قدیم از زبان عربی به فارسی شده است. باید دید آیا در ترجمه صیغه‌های مبالغه عربی از این ساختار چه مقدار بهره برده شده است.

^{۳۲} دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح رشید یاسمی (تهران: پیروز، ۱۳۳۹)، ۶۹.
^{۳۳} محمدصدیق خان بهادر، غُصْنُ البان المورق بمحسّنات البیان (مطبعة الجوائب، ۱۲۹۶) ۱۸ به بعد؛ و مقایسه شود با محمدرضا شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی (تهران: آگاه، ۱۳۷۵)، ۶۲.
^{۳۴} کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، ۱۹۷/۲.

پس موبدان متفق گشتند و پیش قباد شدند گفتند ما از روزگار آدم علیه‌السلام، در هیچ تاریخ نخوانده‌ایم و از چندین پیغامبران - که از زمین شام آمدند - نشنیدیم. این چه مزدک می‌فرماید ما را چون مُنکری می‌نماید.^{۳۵}

سی سال انتشار



فصل نامه آزاداندیشان ایران

اشتراک: ۸۱۱۷ - ۷۲۴ (۳۱۰)

rahavard@rahavard.com
www.rahavard.com

⁴artistic device

- ^۴سید نعمت‌الله جزایری، زهرُ الربیع، چاپ سنگی ۱۲۹۲، به خط رضوی کشمیری (تهران: افست انتشارات ناصر خسرو از روی چاپ افست دار احیاء التراث العربی بیروت، بی تا)، ۲۶۴. جزایری، زهرُ الربیع، ۲۶۴.
- ^۷غزلیات شمس تبریز، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران، سخن، ۱۳۸۸)، جلد ۱، ۵۲۱.
- ^۸ترجمه کلیله و دمنه، انشای ابوالعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی (چاپ ۲؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵)، ۸۲.
- ^۹ترجمه کلیله و دمنه ۸۸.
- ^{۱۰}ترجمه کلیله و دمنه ۱۰۰.
- ^{۱۱}ترجمه کلیله و دمنه ۱۸۰.
- ^{۱۲}ترجمه کلیله و دمنه ۱۸۳.
- ^{۱۳}ترجمه کلیله و دمنه، حاشیه ۸۲.
- ^{۱۴}محمدرضا منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران: آگاه، ۱۳۶۶)، ۳۸/۱.
- ^{۱۵}محمدرضا منور، اسرار التوحید، ۶۴/۱.
- ^{۱۶}ترجمه کلیله و دمنه، ۸۲ و تعلیقات مصحح در همان صفحه.
- ^{۱۷}فریدالدین عطار، منطق الطیر (چاپ ۱۲؛ تهران: سخن، ۱۳۸۳)، بیت ۸۱۰.
- ^{۱۸}فریدالدین عطار، الاهی‌نامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵)، ۵۱۵.
- ^{۱۹}فریدالدین عطار، مصیبت‌نامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۶)، ۶۲۳.
- ^{۲۰}ترجمه کلیله و دمنه، ۸۲.
- ^{۲۱}فریدالدین عطار، مختارنامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۹)، رباعی ۱۳۱۴.
- ^{۲۲}همچنین بنگرید به محمدرضا منور، اسرار التوحید ۳۸/۱ و تعلیقات آن ۴۸۸/۲ و حالات و سخنان ابوسعید، ۶۶.
- ^{۲۳}دیوان قائمیات، سروده حسن محمود کاتب (قرن هفتم) با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تصحیح و مقدمه سیدجلال‌الدین حسینی بدخشانی (تهران: میراث مکتوب با همکاری موسسه اسماعیلی لندن، ۱۳۹۰)، ۹۹.
- ^{۲۴}عطار، مصیبت‌نامه، ۶۲۳.
- ^{۲۵}دیوان قائمیات، ۶۱.
- ^{۲۶}دیوان قائمیات، ۶۱.
- ^{۲۷}فریدالدین عطار، اسرارنامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵)، ۱۵۰.
- ^{۲۸}عطار، اسرارنامه، ۲۱۲.
- ^{۲۹}عطار، اسرارنامه، ۲۱۴.
- ^{۳۰}عطار، الاهی‌نامه، ۱۴۲.
- ^{۳۱}عطار، الاهی‌نامه، ۱۳۶.
- ^{۳۲}عطار، مختارنامه، ۱۱۳.
- ^{۳۳}عطار، مختارنامه، ۱۳۱.
- ^{۳۴}عطار، مختارنامه، ۲۴۵.
- ^{۳۵}سیاست‌نامه (سیرالملوک)، چاپ هیوبرت دارک (چاپ ۲؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ۱۹۹.
- ^{۳۶}سیاست‌نامه (سیرالملوک)، ۲۶۲.
- ^{۳۷}محمدرضا شفیعی کدکنی، چشیدن طعم وقت، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۴)، ۱۸۹.